

نشریه علمی

پژوهشنامه ادبیات تعلیمی

سال هفدهم، شماره شصت و ششم، تابستان ۱۴۰۴، ص ۷۰-۵۰

کاربست تعلیمی نظریه ژان ژاک روسو در مطالعه رمان «به هادس خوش آمدید» اثر بلقیس سلیمانی

زهرا ایرانمنش^۱

چکیده

به هادس خوش آمدید، اثر بلقیس سلیمانی، داستانی واقع‌گرا و در بافت خانواده با محوریت شخصیت زن است. این رمان در زمان جنگ و با توجه به اجتماع دهه شصت ایران ترسیم شده است. مسئله پژوهش این است که چرا و چگونه ساختار تربیتی خانواده و مناسبات فئودالی حاکم بر آن، زمینه‌ساز سرخوردگی و فروپاشی اخلاقی قهرمان می‌شود و آیا آموزه‌های تربیتی ژان ژاک روسو (مبتنی بر آزادی اخلاقی، قرارداد جمعی و پرورش متکی به تجربه) می‌تواند این ناکامی را تبیین کند. روش تحقیق کتابخانه‌ای و توصیفی تحلیلی است؛ منابع نظری پژوهش از آثار روسو به‌ویژه *امیل* و *قرارداد اجتماعی* و مطالعات انتقادی مرتبط گردآوری شد و سپس با روش تحلیل متنی، مؤلفه‌های تربیتی نظریه روسو با رویدادها و کنش‌های شخصیت‌ها در رمان مقایسه و تطبیق داده شد. یافته‌ها نشان می‌دهد ساختار قدرت پدرسالارانه، آزادی اخلاقی و فرصت‌های تربیتی را از اعضا سلب کرده است. فقدان آموزش مبتنی بر تجربه و فقدان قرارداد جمعی بر پایه رضایت عام، به تولید شهروندان «نابلغ» و آسیب‌پذیر انجامیده و پیامد این ناکارآمدی تربیتی، تجلی درونی و بیرونی خشونت، انتقام و فروپاشی هویتی قهرمان است. بنابراین رمان سلیمانی از منظر روسو، نمونه‌ای از تأثیر منفی نداشتن تربیت بر مدار آزادی و قانون مشروع بر سلامت فرد و خانواده را عرضه می‌کند؛ از این رو، بازسازی ساختارهای تربیتی در خانواده و استقرار قراردادهای برخاسته از رضایت متقابل اعضا می‌تواند مانع از بازآفرینی سرگذشت قهرمان شود.

کلیدواژه‌ها: تربیت اخلاقی، نظریه روسو، بلقیس سلیمانی، به هادس خوش آمدید.

۱. استادیار گروه آموزش زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران

۱. مقدمه

تعلیم و تربیت از ارکان بالندگی هر جامعه است. منظور از تربیت «تغییراتی است که در انسان در تمامی ساحت‌های جسمی و روانی او به وجود می‌آید» (اعرافی، ۱۳۹۵: ۲۵۲). وجود الزام تربیت خانوادگی در همهٔ ساحت‌های جسمی و روانی ضرورت دارد. «خانواده در فارسی به معنای زن و فرزند، اهل خان، فامیل، خاندان، دودمان و تبار آمده است که یک واحد اجتماعی است که شامل یک زوج متأهل و فرزندان‌شان است و در خانه‌ای در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند» (همان: ۲۵۵) و در قبال یکدیگر تعهدات و مسئولیت‌هایی دارند. آثار بلقیس سلیمانی در بستر خانواده و با توجه به رشد و مسائل فرهنگی قابل توجه است. دغدغهٔ اصلی او در استفاده از این مباحث، بیان مسائل مهم تربیتی و برخورد درست با دختران در سطح خانواده است که منجر به هویت‌بخشی به زنان و واکاوی ریشهٔ مشکلات در کانون اولیهٔ رشد، یعنی خانواده، می‌شود. به گفتهٔ روسو، انسان در محیط توانست تغییرات بزرگی را تولید کند. در رفتار او عدالت جانشین ظلم و تعدی و اعمال وی برخلاف سابق، تابع قوانین اخلاقی شد. آن‌هنگام تکلیف جای شهوات نفسانی و حق جای هوا و هوس را گرفت، و این موهبتی است که در محیطی رشددهنده، برای انسان حاصل می‌شود.

۱-۱. شرح و بیان مسئله

روسو یکی از فلاسفهٔ معروف و برجستهٔ عصر روشنگری، یعنی قرن هجدهم، در تاریخ فلسفهٔ غرب است که آرای او دربارهٔ تعلیم و تربیت برجسته است. روسو در نتیجهٔ پژوهش‌های خود، آرای دربارهٔ تربیت ارائه کرده که بیشتر، از مفاهیم آزادی و قانون استفاده کرده و هدف وی برقراری خوشبختی انسان است: «طبیعت انسان را نیک‌خلق کرده، ولی نوع تربیت اجتماعی، او را شریر تربیت کرده است. طبیعت انسان را آزاد آفریده، ولی محیط از او بنده ساخته است. طبیعت انسان را خوشبخت بار آورده، ولی جمع، او را بدبخت و بیچاره کرده است» (روسو، ۱۴۰۳: ۴۷). تعلیم و تربیت در ادبیات نیز به همین منظور است که «نیک‌بختی انسان را در بهبود منش اخلاقی او می‌داند و خود را متوجه پرورش قوای روحی و تعلیم اخلاقی انسان می‌کند» (یلمه‌ها، ۱۳۹۵: ۶۳). از آنجاکه هدف رمان‌نویسان رئالیسم، خلق شخصیت مطابق با واقعیت و توجه به رهیافت‌های تجربه‌گرای آن است، می‌توان رمان به

هانس خوش‌آمدید اثر بلقیس سلیمانی را از منظر آرای تربیتی روسو بررسی و تبیین کرد. بر این اساس، با توجه به آرای ژان‌ژاک روسو به‌ویژه در دو کتاب *قرارداد اجتماعی* و *امیل* همچنین با استفاده از تحلیل‌های گوستاولانسون (Gustave Lanson) (روسو، ۱۳۴۱) مفاهیم کلیدی نظریه روسو درباره شیوه‌های تربیتی گردآوری شده و با روش کتابخانه‌ای، به بررسی رمان به هانس خوش‌آمدید و پاسخ به پرسش‌های زیر پرداخته شده است:

- آموزه‌های تربیتی ژان‌ژاک روسو در زمینه آزادی اخلاقی، قانون‌پذیری و تربیت چه جایگاهی در تحلیل رمان به هانس خوش‌آمدید دارند؟
- مباحث تعلیمی ژان‌ژاک روسو در بررسی شخصیت اصلی رمان به هانس خوش‌آمدید، چگونه تبیین می‌شود؟

۱-۲. پیشینه پژوهش

پژوهش‌های متعددی تاکنون درباره اندیشه‌های تربیتی ژان‌ژاک روسو و نیز آثار داستانی بلقیس سلیمانی انجام شده است، اما هیچ‌یک به‌صورت مستقیم، به تطبیق اندیشه‌های تعلیمی روسو با رمان به هانس خوش‌آمدید نپرداخته‌اند. در این بخش به مهم‌ترین پژوهش‌های مرتبط اشاره می‌شود:

- «تحلیل عاطفی داستان مارون اثر بلقیس سلیمانی» (ابراهیمی و همکاران، ۱۴۰۰)؛ که نویسندگان با تحلیل داستان مارون اثر بلقیس سلیمانی، چنین بیان می‌کنند که داستان مارون بلقیس سلیمانی داستانی رئالیستی است. شخصیت اصلی، زن سرکشی است که رفتارش همچون مردان است. این داستان حس خشم، عصبانیت، ترس و نفرت را به خواننده انتقال می‌دهد.

- «نقد نظریه تربیتی ژان‌ژاک روسو از منظر تعلیم و تربیت اسلامی» (آقائی و همکاران، ۱۴۰۱)؛ که نویسندگان در آن به بررسی و نقد نظریه تربیتی ژان‌ژاک روسو پرداخته و آن را از منظر تعلیم و تربیت اسلامی تحلیل کرده است. نتایج نشان می‌دهد که تربیت صحیح و متوازن، با رشد طبیعی انسان، استقلال، خلاقیت و تلاشگر بودن او در جامعه، بدون در نظر گرفتن نقش آموزش و پرورش تحقق نمی‌یابد. پژوهشگر با تطبیق اندیشه‌های روسو و اصول تعلیم و تربیت اسلامی، راهکارهایی برای دستیابی به تربیت انسانی کامل ارائه کرده است.

- «بررسی دیدگاه‌های ژان ژاک روسو در زمینهٔ تعلیم و تربیت: تحلیلی تطبیقی با رویکردهای معاصر» (شکوهیده، ۱۴۰۴)؛ که نویسنده به بازخوانی و تحلیل تطبیقی دیدگاه‌های روسو در حوزهٔ تعلیم و تربیت پرداخته و به این نتیجه رسیده است که بازخوانی انتقادی اندیشهٔ روسو ضرورت ایجاد توازن میان رشد طبیعی فرد، نیازهای اجتماعی و مقتضیات دنیای مدرن را یادآور می‌شود و الگویی پویا برای تعلیم و تربیت انسان معاصر ارائه می‌دهد.

۱-۳. ضرورت پژوهش

پژوهش پیش رو توجه به آرای اندیشمند برجسته، روسو، و انطباق آرای تربیتی وی در رمان به هادس خوش آمدید اثر بلقیس سلیمانی است. روسو نظریه‌ها و آرای ارزنده‌ای دربارهٔ تربیت بیان و تأثیر بسزایی در انقلاب فرانسه داشته است. او ایدئولوژیستی است که همانند فیلسوفان دیگر به دنبال کشف حقیقت است؛ چه این حقیقت در عالم ذهن باشد و چه خارج از آن. رمان به هادس خوش آمدید از انسان، جامعه و تربیت که در خانواده پایه‌ریزی می‌شود، به زبان داستان صحبت می‌کند. از ضرورت‌ها و اهمیت پژوهش پیش رو تبیین ناکامی قهرمان داستان با توجه به آرای روسو و برجسته کردن رهیافت‌های تربیتی آن برای انسان معاصر است.

۲. بحث و بررسی

ژان ژاک روسو (۱۷۱۲-۱۷۷۸م) یکی از نویسندگان و فیلسوفان برجستهٔ قرن هجدهم فرانسه است. او در حوزهٔ فلسفه، جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی و تعلیم و تربیت آثار گران‌قدری آفریده است. او در کتاب قرارداد اجتماعی، جامعه را به‌نوعی خانواده‌ای بزرگ به شمار می‌آورد که وظیفهٔ تربیت شهروندان بر عهدهٔ اوست. شهروندی که جامعه او را تربیت کرده، شهروند بالغ است که در شهر ایدئال خوش‌بخت زندگی می‌کند. روسو برخلاف بسیاری از فلاسفهٔ هم‌عصر خود که بر جنبه‌های مادی هستی آدمی تأکید می‌ورزیدند و بیشتر او را محصول محیط برمی‌شمردند، بر این عقیده است: «آدمی از جسم و روح ترکیب شده و آنچه او را از موجودات زندهٔ دیگر متمایز می‌کند، روح اوست که منشأ الهی دارد. بنابراین پیش از

آنکه انسان بر اثر تمدن و زندگانی اجتماعی ماهیت خود را از دست بدهد، متوجه کمال و خیر است. انسان دارای وجدان و عقل است؛ با عقل خود، خدا و طبیعت را می‌شناسد و با وجدان به خیر و شر پی می‌برد. در تشخیص نیکی و بدی آنچه باید کرد یا نکرد، وجدان بهترین داور است» (روسو، ۱۳۴۱: ۲۰۱).

۲-۱. جامعه

آنچه در تعریف جامعه در آرای روسو مطرح می‌شود، جمع شدن و اجتماع انسانی برای رسیدن به آمالی مشترکی است که به آن پیمان اجتماعی می‌گویند. بنابراین خانواده را نیز در بر می‌گیرد و پایه رشد انسان را در تربیت اولیه او در محیط خانواده می‌داند. «قدیمی‌ترین اجتماعات و تنها اجتماعی که طبیعی است خانواده است، ولی در این اجتماع هم فرزندان تا وقتی دور پدر جمع‌اند که برای بقای خویش بدو محتاج‌اند، ولی به محض اینکه این احتیاج رفع می‌شود رشته طبیعی پاره می‌شود. و اگر باهم به اتحاد خود ادامه دهند و با یکدیگر زندگی کنند از روی اختیار است نه اجبار. بنابراین می‌توان گفت دوام و بقای خانواده نتیجه رضایت افراد و یک امر قراردادی و طبیعی است» (همان: ۳۷). از منظر او، انسان‌ها تنها وسیله‌ای که برای حفظ خود و غلبه بر موانع دارند، این است که دور هم گرد آمده نیروهای خود را یکی کنند، آن‌گاه این نیروی واحد را به وسیله یک اهرم تنها به کار انداخته متفقاً آن را علیه مقاومت‌ها استعمال نمایند. چنان‌که گفتیم، این نیرو که حاصل جمع نیروهای افراد است، از اتحاد حاصل می‌شود. روسو بر این باور است که انسان با وجود آنکه آزاد متولد می‌شود، در همه‌جای دنیا در اسارت زندگی می‌کند. او می‌گوید: «چه بسا اشخاصی که خود را مالک الرقاب دیگران می‌دانند، در عین حال به مراتب بیش‌تر از زیردستان خویش مقید هستند. چه چیزی می‌تواند این بندگی بشر را مشروع ساخته و به حق جلوه دهد؟ هروقت ملتی از روی ناچاری به زور تن داده و از مستبدان اطاعت می‌کند، بر او ایرادی نیست؛ و اگر همان ملت موقع مقتضی دید، که از زیر بار تعدی شانه خالی کند و زنجیر بندگی را پاره کرد، اقدام او بسیار قابل ستایش است، زیرا همان حقی را که آزادی او را گرفته بود، دوباره آزادی را به چنگ آورده است. زیرا اگر قائل شویم، که دیگران حق داشته‌اند آزادی او را به زور سلب کنند، باید اقرار کنیم که او نیز حق دارد به زور آزادی خویش را پس بگیرد. ولی تشکیل

جامعه‌ها و اطاعت از یک حکومت فقط نتیجهٔ زور نیست، بلکه نظم اجتماعی حقی مقدس است که پایه و اساس تمام حقوق محسوب می‌شود و نتیجهٔ بعضی قراردادهاست» (همان: ۳۶).

البته این اتحاد در خانواده و جامعه با زور و ارعاب حاصل نمی‌شود: «تمام قدرت‌ها از طرف خداوند است و تمام زورمندان را او فرستاده است، ولی این دلیل نمی‌شود که برای دفع زورمندان اقدام نکنیم. تمام بیماری‌ها هم از طرف خداست، ولی این مانع نمی‌شود که از آوردن طبیب خودداری نماییم» (همان‌جا). هیچ‌کس حق ندارد بر دیگری برتری داشته و بر هم‌نوعان خود مسلط شود: «تنها چیزی که می‌تواند اساس قدرت مشروع و حکومت حقه را تشکیل دهد، قراردادهایی است که به رضایت میان افراد بسته شده باشد» (همان: ۴۱). براساس این دیدگاه‌ها، روسو خانواده را نخستین مدرسهٔ تربیت می‌داند و تأکید می‌کند که آموزش و پرورش اخلاقی و اجتماعی انسان باید در محیطی آزادانه و مبتنی بر رضایت و همکاری شکل گیرد. اتحاد و همکاری در جامعه و خانواده نه بر پایهٔ زور، بلکه براساس قرارداد و توافق افراد استوار است و این اصل پایه‌ای برای شکل‌گیری نظم اجتماعی و توسعهٔ فردی است.

۲-۲. انسان و جمع (خانواده و جامعه)

اجتماع از کنار هم بودن انسان‌هاست که با همکاری و یاری یکدیگر خلأهای هم را می‌توانند پر نمایند. انسان‌ها نباید فقط به فکر خود و سعادت خویش باشند، بلکه باید مانند اعضای بدن باشند که اگر یکی از کار افتد، به دیگری نیز لطمه وارد می‌کند. روسو مخالفِ بسترهایی است که باعث «غفلت» از فطرت پاک انسانی می‌شود. پس انسان وحشی بر انسان منحرف ترجیح دارد؛ اما انسان با دوری کردن از جمع سعادتمند نمی‌شود، چراکه زندگی محدود به طبیعت مانع بالندگی خواهد شد. این اجتماع است که از حیوان گیج یا کودک، موجودی باهوش در ریخت یک آدم می‌سازد. نکتهٔ مهم این است که هرکسی در قبال اجتماع وظیفه‌ای دارد که باید آن را ایفا کند. حضور در اجتماع انسان را از مزایای طبیعت محدود می‌کند، ولی در عوض، اجتماع موجب می‌شود که روح انسان به درجات عالی برسد» (همو، ۱۳۷۱: ۲۰۰). بنابراین انسان به‌عنوان موجودی ارتباطی در جمع رشد می‌کند و در جمع و با داشتن ارتباط

و تحت تأثیر محیط به بالندگی می‌رسد. بی‌تردید، هر محیطی این قابلیت را ندارد که موجب رشد انسان شود، چنان‌که در سطح خانواده تربیت نابسامان خانواده و «علمی که در جامعه خواهیم آموخت؛ شکی نیست که نجوم از خرافه زاده شده، بلاغت از جاه‌طلبی، کینه، دروغ و چاپلوسی هندسه از حرص و آز، فیزیک از کنجکاوی بیهوده و به‌این‌ترتیب فنون و علوم پیدایش خود را مدیون عیوب ما هستند» (کاپلستون، ۱۳۸۰: ۷۸)؛ اما همین محیط در صورتی که آزادی اخلاقی را ایجاد کند، موجب سعادت و سلامت فرد خواهد شد. روسو معتقد است که انسان قبل از آموختن هر حرفه‌ای باید اول حرفه «انسان بودن» را بیاموزد. «او معتقد است انسان را نباید فقط جانوری هوشمند شمرد. هوش به هیچ‌رو برترین جنبه انسان نیست، زیرا ممکن است به خدمت جنبه‌های پست درآید و تا حد وسیله‌سازی و نیرنگ‌بازی تنزل کند. انسان به طبیعت، پاک و نیک است» (نقیب‌زاده، ۱۳۷۷: ۱۲۹). باید گفت که انسان تنها مخلوقی است که می‌تواند تاریخ خود را به‌نحوی خوب بسازد همچنان‌که قادر است به فساد بینجامد و این بستگی به تربیتی دارد که او را به آزادی اخلاقی می‌رساند یا خیر. «آزادی اخلاقی تنها می‌تواند انسان را صاحب اختیار واقعی خود گرداند، زیرا اطاعت شهوات بزرگ‌ترین بندگی‌ها، و متابعت قانونی که انسان برای خود وضع کرده، بهترین آزادی‌هاست» (روسو، ۱۳۴۱: ۵۶). مقصود آنکه انسان به درجه‌ای از تعقل برسد که آزادانه راه سعادت و نیکی را برگزیند و در این انتخاب، هیچ‌گونه اکراه و اجباری نباشد. غرایز طبیعی منظورهایی چند بر ما تحمیل می‌کند که در انتخاب آن آزاد نیستیم، ولی انسان آزاد بر این تمایلات غلبه می‌یابد، خودش تصمیم می‌گیرد و راهی را که عقل به وی نشان می‌دهد پیروی می‌کند. آزادی بزرگ‌ترین موهبت انسان از منظر روسو است. «کسی که از آزادی صرف‌نظر کند، از مقام آدمیت، از حقوق و حتی از وظایف بشریت صرف‌نظر می‌کند؛ زیرا بزرگ‌ترین اختلاف بین انسان و حیوان فهم و فکر نیست، بلکه اراده و اختیار است» (همان: ۴۳). بنابراین آنچه باعث می‌شود خانواده‌ای قوی شکل بگیرد و فرزندان بالغ در آن نشو و نما یابند، ایجاد قراردادی است که به اتفاق آرا حاصل شده باشد؛ که به آن قرارداد اجتماعی می‌گویند. این قرارداد شامل مباحثی است که در روابط عادی از قبیل همسایگی، دادوستد و... است؛

همچنین روابط معنوی و اخلاقی که بینشان برقرار است. حاصل این قرارداد منفعت تمام اعضاست.

۲-۳. خانواده ایدئال

نظرات روسو یادآور مدینه فاضله است: «برای اینکه محیط انسانی آرام و بانتظامات باشد، لازم است تمام افراد بدون استثنا مسیحی باایمان باشند. اگر فقط یک نفر جاه طلب یا منافق مثل کاتیلینا یا کرمول پیدا شود، به زودی هم وطنان مؤمن و مقدس خود را فریب خواهد داد» (همان: ۱۹۹) در این خانواده، هر فرد چون یک شهروند به فکر خدمت و مهربانی و نیکی با یکدیگر است. او در کتاب *امیل* در این باره آورده است:

«به آنانی که همه عالم را وطن خود می دانند و در کتاب های خود از خدمت به مردم کشورهای دوردست صحبت می کنند، ولی نسبت به خانواده خویش هیچ گونه مساعدتی نشان نمی دهند، اعتماد نداشته باشید. فلان فیلسوف، ملل ترک و تاتار را دوست می دارد برای اینکه از دوست داشتن نزدیکان خود معاف باشد» (همو، ۱۴۰۳: ۴۰). خدمت به خلق خداوند بر پایه مهرورزی بنا شده است و روسومهر را هم پایه خرد گرامی می شمارد: «خیردی فراتر از مهرورزی می توان یافت؟» (همان جا).

۲-۴. وجود تنبیه و مجازات برای بقای آزادی اخلاقی

تنبیه و مجازات از حقوقی است که در قرارداد اجتماعی مطرح است. حتی اگر به اعدام و کشته شدن افراد بینجامد. استدلال روسو در این باره آن است که اگر جان بسیاری در خطر باشد، با مفاد قرارداد اجتماعی سازگار نیست و باید تغییر در آن صورت بگیرد: «از نقطه نظر منافع بشر، عدالت وقتی مؤثر است که مجازات یا پاداشی همراه داشته باشد. اگر غیر از این باشد، سبب سعادت اشقیا و بدبختی نیکان می شود» (همان: ۷۶). در بستر خانواده نیز که به نوعی نهاد اجتماعی است، این تنبیه و تعذیب وجود دارد: «مجازات کردن به قصد اصلاح و تربیت است و موجب وادار کردن دیگری بر انجام یا ترک عملی باشد» (اعرافی، ۱۳۹۵: ۲۶۸).

«محال است انسان با کسی که گناهکار و محکوم به عذاب اخروی است، با صلح و صفا به سر ببرد. دوست داشتن چنین کسی یعنی دشمن با خدایی که او را محکوم نموده است. باید او را به راه راست هدایت کرد و اگر نپذیرفت، باید او را تعقیب و تعذیب نمود» (روسو، ۱۴۰۳: ۲۰۵). بنابراین از مفاهیم بسیار کلیدی در نظریه روسو، قانون است.

۲-۵. قانون جمعی مبتنی بر رضایت اعضا

قانون از نظر روسو، آن دسته مواردی است که مورد رضایت اعضای جمع است؛ یعنی در یک خانواده همه درباره آن توافق داشته باشند. «اظهار رأی همه راجع به موضوعی که طرف توجه و علاقه همه است، همان است که من آن را قانون می‌نامم. موضوع قوانین همیشه عمومی است. مقصودم این است که قانون همیشه مردم را به هیئت اجتماع و اعمال را به‌طور کلی در نظر می‌گیرد و هیچ‌وقت انسان را به‌عنوان یک فرد و عمل را به‌صورت یک امر خصوصی مورد توجه قرار نمی‌دهد؛ مثلاً قانون می‌تواند مقرر دارد که باید امتیازاتی در بین باشد، ولی نمی‌تواند این امتیازات را برای شخص معینی قائل شود» (همو، ۱۳۴۱: ۷۸).

۲-۶. رمان به هادس خوش آمدید

به هادس خوش آمدید درباره دختری به نام رودابه به‌عنوان شخصیت اصلی در زمان جنگ در خوابگاه دانشجویی است. هادس در نزد یونانیان باستان، نام پلوتن رب‌النوع دوزخ بوده است. نام داستان رب‌النوعی را به ذهن متبادر می‌کند که در ورودی درب دوزخ ایستاده و برای ورود به جایی پرالتهاب و تنش و ناراحتی، خوشامد می‌گوید. نویسنده نوعی تضاد بین «هادس» و «خوش آمدید» برقرار کرده است که در ابتدا هر مخاطبی را به فکر فرومی‌برد. هادس جایی است که رودابه وارد آن می‌شود و سیر زندگی‌اش به‌کلی دگرگون می‌گردد.

داستان در توصیف صحنه‌ای شروع می‌شود که وضعیت نابسامان را گزارش می‌کند: رودابه شانه راستش را از زیر قطرات آب چرک کنار کشید. در فلزی را پیش کرد. غیر لوله های زنگ‌زده در سرش پیچید. دختری که گفته بود به هادس خوش آمدید با تنه راهش را باز کرد (سلیمانی، ۱۳۹۳: ۴).

- طرح / پیرنگ

داستان حول محور دختر جوانی به نام رودابه می‌گردد که از تبار خانواده‌ای سنتی (شیخ‌خانی‌ها) است. او برای تحصیل از زادگاهش کرمان به تهران می‌رود. در فضای پرتنش جنگ و اجتماع دهه شصت، رودابه میان دو جهان؛ جهان سنتی و مردسالار خانواده‌اش، و جهان شهری و مدرن اما پرخطر و بی‌پناه پایتخت درگیر می‌شود. رودابه در مسیر استقلال قربانی روابط قدرت، مردسالاری و خشونت پنهان می‌شود. رابطه او با مهندس یوسف‌خان (دوست خانوادگی‌شان که در واقع بازتابی از گذشته و گناه‌های پنهان خاندان است) به فاجعه‌ای منتهی می‌شود که موجب سقوط زن در جامعه‌ای مردمحور است.

- وضعیت آغازین

داستان با ورود رودابه به پناهگاه دختران دانشجو شروع می‌شود. فضا سنگین، بسته و نمور است. رودابه شخصیتی است که در خانواده سنتی پرورش یافته و اکنون به دنبال تحصیل و استقلال است.

- کشمکش و تنش

رودابه به خانه مهندس یوسف‌خان می‌رود؛ مردی میان‌سال، دوست خانوادگی، و بازمانده نسل پیشین فئودال‌ها. گفت‌وگوهای این دو پر از خاطرات و نشانه‌های تاریخی و خانوادگی است. در خلال صحبت‌ها، گذشته مرد فاش می‌شود. او عاشق زلیخا (عمه رودابه) بوده و عشقشان به ناکامی همراه با سرشکستگی و خفت انجامیده است. رودابه میان دو حس متضاد گیر می‌کند؛ کنجکاو و هم‌دلی نسبت به او و ترس و انزجار از فضای آلوده خانه.

- اوج (نقطه بحران یا فاجعه)

مهندس مرزهای اخلاقی و انسانی را می‌شکند و به رودابه تجاوز می‌کند. این لحظه اوج داستان است. از اینجا به بعد او دیگر «همان رودابه» نیست، بلکه روحش وارد جهان تاریکی و خاموشی می‌شود.

– گره‌گشایی

در بخش پایانی، رودابه میان دو جهان زندگی و مرگ، واقعیت و توهم سرگردان است. نویسنده با آوردن صحنه‌ای مبهم و چندلایه، به‌جای پایان قطعی، پایان باز و ذهنی ارائه می‌دهد:

رودابه در حالت شوک و بی‌زمانی، صدای پدر، یوسف‌خان و دیگران را می‌شنود. صداها در ذهنش درهم می‌پیچند، و او روی پلی ایستاده است: «صدای یوسف‌خان را از میان کابوس‌هایش می‌شنود: آرام باش دختر لطفعلی خان! آرام باش! خانه‌خراب ماشینی بوق می‌زند یا شاهزاده ابراهیم! استغاثه منوچهرخان با صدای پدرش و یوسف‌خان درهم می‌شود. هی خانم روی پل چه کار می‌کنی؟ اینجا که پیاده‌رو نیست! خانم داری چه کار می‌کنی؟» (سلیمانی، ۱۳۹۳: ۲۰۲).

– زمان روایت

داستان به دوران جنگ باز می‌گردد. از نظر روسو، جنگ شوم و غیراخلاقی است. او جنگ را فقط در یک مورد ناگزیر می‌داند و آن هنگامی است که نیروی متخاصم با قوانین مورد قبول یک جامعه روبه‌رو شوند؛ در آن صورت جنگ تا زمانی که این مواجهه برطرف شود، ادامه دارد.

«جنگ از اصطکاک منافع مادی پیدا می‌شود نه از اختلافات معنوی. جنگ به معنی واقعی آن، نه در حالت طبیعی بین افراد وجود دارد نه در حالت اجتماعی؛ زیرا در حالت طبیعی یعنی در زندگانی انفرادی اولیه انسان این قسم جنگ معنی ندارد، چون مالکیت دائمی پیدا نشده است. در زندگانی اجتماعی نیز جنگی دیده نمی‌شود برای اینکه همه چیز تحت اطاعت قوانین است» (روسو، ۱۳۴۱: ۴۴).

«چون مقصود غایی جنگ انهدام دولت دشمن است، تا زمانی که مدافعین اسلحه در دست دارند، آن‌ها را می‌توان کشت ولی به محض اینکه سلاح خود را بر زمین گذاشته تسلیم شدند، دیگر دشمن یا آلت دست دشمن نیستند، یعنی انسان عادی هستند و کسی حق کشتن آن‌ها را ندارد؛ زیرا جنگ هیچ‌گونه حقی که برای انجام منظور نهایی لازم نباشد، به کسی نمی‌دهد» (همان: ۱۴۵).

– رابطهٔ فنودالی؛ خان و خان‌سالاری

روسو مسئلهٔ اجتماعی نابرابری قدرت و ثروت در خاندان و قوم را به‌شکلی طرح کرده است که برای آن زمان تازگی دارد. تجمل و محرومیت، ثروت و فقر، منحصر بودن تمام لذات برای چند نفر و کار کردن توده برای معدودی؛ این است موضوعی که لایتقطع روسو را متأثر می‌کند (همان: مقدمه).

این نوع از قیومیت، با زور و قدرت و استیلا همراه است. خان دربارهٔ همهٔ مسائل اظهارنظر می‌کند و دستوراتش مطاع است:

رودابه تنها بچه‌ای بود که یک سال و نیم شیر مادر خورده بود. در فامیل شیخ‌خانی دخترها تا دو سال و پسرها تا سه‌سالگی شیر مادر می‌خوردند. به دستور لطفعلی‌خان به رودابه تا سه سالگی شیر گوسفند دادند (سلیمانی، ۱۳۹۳: ۳۳).

– انسان و تربیت

روسو کار خود را با مردود دانسته شدن شیوه‌های تعلیم موجود شروع کرد. این شیوه‌ها معمولاً به‌صورت افکار طوطی‌وار فرسوده و فاسد بودند. هدف آن‌ها عبارت بوده است از بار آوردن اطفالی مطیع و خودکار که در یک اجتماع منحطاً بازدارنده از استقلال فکر و قضاوت، طفل به‌صورت یک فرد عادی بار بیاید. او اصرار داشته که تعلیم و تربیت بایستی عبارت باشد از: آموزش از طریق تجربه و پرورش آزادانه استعدادهای شخصی برای زندگی کامل و پرلذت. آموزش تعلیم و تربیت بایستی عبارت باشد از: «هنر، آموزش افراد»، راهنمایی آگاهانهٔ جسم در حال رشد و به‌سوی اخلاقیات، هدایت فکری به‌سمت عقل و سوق دادن احساسات به‌سمت خویش‌داری و سعادت. به‌زعم او اساساً تربیت امری ضروری است، چراکه اگر آنچه را از طبیعت حاصل شده و به این دنیا آمده، در طبیعت به حال خود رها کنیم، مانند بوته‌ای است که به‌حسب تصادف در وسط راهی روییده است و با برخورد عابرین از هر طرف خم شده و بالاخره از بین خواهد رفت. معنی و مفهوم تربیت در شکوفایی استعدادهای ذاتی انسان است که به‌منظور سازگاری با محیط طبیعت انجام گرفته و نیازهای روانی و بدنی انسان را تأمین می‌کند (ر.ک: روسو، ۱۴۰۳). همین نگاه را در نظریه‌های پیتر مک‌لارن دربارهٔ هدف تعلیم و تعلم می‌بینیم که بر این باور است: «تعلیم باید به

تقویت فردی و اجتماعی بینجامد» (ام‌کراور و اوزمن، ۱۳۸۵: ۵۱). تقویت فرد در محیط خانواده او را برای زندگی در جامعه آماده می‌کند.

کافی است رودابه زندگی خود را شرح دهد تا جامعه را محکوم کند و انتقام طبیعت را از یوسف بگیرد. جوانی که به واسطه نداشتن تربیت خانوادگی و آماده نبودن برای روزهای سخت، و برای به دست آوردن آزادی، بی‌احتیاطی کرد و سرنوشت رودابه را دستخوش تلاطم نمود؛ تلاطمی که تا پایان عمر کوتاهش او را رها نکرد:

چرا به خانه مردی پا گذاشته بود که در جوانی عاشق عمه‌اش زلیخا بود که شبیه‌ترین کس به او بود؟ چرا فکر نکرده بود ممکن است یوسف خان او را در هیئت زلیخا ببیند و اصلاً چرا فکر نکرده بود ممکن است یوسف خان تقاص گذشته و آن حقارت سهمگین جوانی را از او بگیرد؟ چرا به خانه مردی رفته بود که زنش او را ترک کرده بود (سلیمانی، ۱۳۹۳: ۵۷).
و حالا احساس خشمی که رودابه از یوسف دارد و بارها و بارها نقشه کشتن او را در ذهن ترسیم کرده است:

نفسش بالا نمی‌آمد. این لحظه مثل یک لحظه کشف و شهود بر او پدیدار شد. فکر انتقام در ذهنش چنان واضح و روشن جلوه‌گر شد که گمان برد همه از آن مطلع شده‌اند (همان‌جا).
همچنین بافت مردسالارانه و به حاشیه رانده شدن مادر و منفعل بودن او در رمان دیده می‌شود؛ به‌ویژه در دهه شصت، مردها برای خود حقی پدرسالارانه قائل بودند، همه تصمیمات و بار زندگی بر دوش آنهاست و مادران هیچ دخل و تصرفی در تصمیم‌گیری‌ها ندارند. رودابه با پدرش ارتباط بیشتری می‌گیرد و با مادرش نوعی رقابت به‌همراه نقد دارد. مادرش نیز او را نپذیرفته و شماتت می‌کند:

مادرش گفت او همیشه مایه رنج بوده و از هنگام تولدش آب خوش از گلویشان پایین نرفته است. لطفعلی خان خانه نبود، خانقاه بود. خانم رعنا کلمه خانقاه را کشید و رودابه می‌دانست مادرش می‌خواهد او و پدرش را خار و خفیف کند (سلیمانی، ۱۳۹۳: ۷۹).

– سلب آزادی و فروپاشی فردیت

در این رمان، خانواده به‌عنوان یک اجتماع در دل اجتماع بزرگ‌تر است که اقوام و خویشان آن نیز در دل اجتماع بزرگ‌تر، جامعه، روایت می‌شود.

«خانواده اولین نمونه جامعه‌های سیاسی است. پدر به‌منزله رئیس و فرزندان افراد جامعه هستند و چون آزاد و مساوی خلق شده‌اند، به‌سهولت آزادی خود را از دست نداده فقط در راه نفع عمومی از آن صرف‌نظر می‌کنند. تنها اختلاف بین خانواده و مملکت این است که در خانواده، محبت پدر نسبت به فرزندان بزرگ‌ترین لذت و بهترین پاداش زحمات اوست. لیکن رئیس کشور رعایای خود را دوست نمی‌دارد» (روسو، ۱۳۴۱: ۴۱).

پدر به‌منزله رهبر و پادشاه یک حکومت است و فرزندان به‌مانند رعایا یا شهروندان هستند. پدر قانون‌گذار است و فرزندان باید گوش‌به‌فرمان پدر باشند. پدر که لطفعلی‌خان نام دارد، قانون‌گذار خوبی نیست، تشریک مساعی نمی‌کند، به خواسته نسل جوان آگاه نیست. گرفتار خان‌بازی و قدرت‌کشی است. مقهور حکومت است و پس از انقلاب دچار پیری، بیماری و فقر است. او نتوانسته قانون درستی و محکمی را در خانه بنیان گذارد و آن را به فرزندان از جمله رودابه بیاموزد.

– نداشتن آگاهی و شناخت

قهرمان داستان رودابه دختر جوان دانشجویی است که قانون زندگی را نیاموخته و از قضا نامزدش نیز از او خام‌تر عمل می‌کند. به پیشنهاد احسان، نامزد رودابه، به نزد دایی احسان در تهران می‌رود تا در وضعیت جنگ و ناامنی تهران، او در خوابگاه دانشجویی نباشد. همین سلسله رنج‌ها را بر این دختر تحمیل می‌کند و به گفته روسو، سربازی که بدون اسلحه باشد در میدان جنگ کشته خواهد شد.

قانون زندگی اجازه به جوانان نمی‌دهد که تمام کارها را خودشان انجام داده و از منافع خویش صرف‌نظر نمایند؛ ولی این احتیاط‌ها برای این است که اگر این تجربه‌ها را نداشته باشند در واقع نخواهند توانست بهره کافی ببرند. بدون تردید، جوانانی که به‌واسطه جهالت راه خود را نمی‌دانند، باید طوری تربیت شوند که لااقل به ضرر خود کاری انجام ندهند، اما حرف در اینجاست که این جوانان چیزی نیاموخته‌اند و بدون پشتیبان داخل اجتماع می‌شوند (روسو، ۱۴۰۳). امیرمؤمنان امام علی (ع) به کمیل می‌فرماید: «يَا كَمِيلُ مَا مِنْ حَرَكَةٍ إِلَّا وَأَنْتَ مُحْتَاجٌ فِيهَا إِلَى مَعْرِفَةٍ» (مجلسی، ۱۳۸۶، ج ۷۴: ۲۶۷)؛ ای کمیل هیچ حرکتی نیست جز اینکه تو در آن نیاز به شناخت داری!

دختری که در بافت سنتی نشو و نما یافته، پدرش با تحصیل او در تهران مخالف است و گفتمان جامعه ایران در دهه شصت هم آن را تقویت می‌کند. رودابه بدون اسلحه تربیت شده است، همسر آینده‌اش هم خام و مانند اوست. دختر وارد هادس می‌شود، گردابی که او را در خود فرومی‌برد و وی توان مقابله با آن را ندارد و یاد هم نگرفته است:

لطفعلی‌خان به رودابه زنگ زد که باید بلیت تهیه کند و به کرمان بازگردد. شهناز شیرش را حرامش کرد که مایه دقش بوده و هست. منوچهرخان گفت: ان‌شاءالله شهید بشی، بلکه فامیل شیخ‌خانی به جایی برسند (سلیمانی، ۱۳۹۳: ۱۴).

نبود آزادی در طایفه شیخ‌خانی و توجه نکردن به نیازهای طبیعی دختر و پسر جوان، رودابه و احسان، سبب می‌شود آنان برای رسیدن به آزادی بیشتر رفت‌وآمدهای گاه‌وبیگاهی به خانه یوسف داشته باشند:

آخرسر، وقتی در خانه یوسف خان را زده بودند، رودابه خودش را یکپارچه گناه و معصیتی می‌دید که ریشه در تبانی او با احسان داشت. در انتخاب رشته‌ای که می‌توانست آن را در دانشگاه کرمان بخواند، اما تهران را انتخاب کرده بود تا بتواند در رابطه‌اش با احسان آزادتر باشد. مشارکت احسان در این معصیت، رودابه را به احسان نزدیک‌تر کرد طوری که وقتی توی خانه یوسف خان، احسان او را دایی صدا زد، رودابه هم هرگز در دایی بودن او شک نکرد (همان: ۲۹).

دومین مسئله که بر ورطه نیستی این دختر جوان کمک کرد، بافت فئودالی و خان‌سالاری است. پدر رودابه از قبیله پرنفوذ ایل و با ازدواج خواهرش با یوسف مخالف است، درحالی‌که این دو، یعنی زلیخا و یوسف دلدادۀ یکدیگرند. نبود آزادی، یعنی زور. آنچه روسو از تعریف آزادی مطرح می‌کند، آزادی اخلاقی است و هر جا آزادی نباشد، زور و فشار از جانب بالادست وجود دارد:

من اول عاشق اسمش شدم آن‌هم در هفت یا هشت سالگی در مکتب‌خانه ملاکرامت. آن روز نوبت قصه حضرت یوسف بود. به نظرم آن زمان فکر می‌کردم مجبورم عاشق زلیخا بشوم. با هر مخالفتی آتش من تیزتر می‌شد تا اینکه آن اتفاقات رخ داد. مرد بیچاره بعد از این همه سال نتوانسته فراموش کند (همان: ۱۹).

عشق نافرجام او که دلیل اصلی آن مخالفت پدر رودابه، لطفعلی‌خان، بود و آن کتک وحشتناکی که یوسف را زدند، همچنین در غیبت همسر و دخترش، یوسف که به او مهندس می‌گفتند، در آن شب به رودابه تجاوز می‌کند و زندگی رودابه برای همیشه از مسیر طبیعی خارج می‌شود و با انتخاب مرگ اختیاری، زندگی‌اش را خاتمه می‌دهد.

رابطهٔ ما از شانزده تا هجده سالگی محدود شد به دیدارهای پنهانی، ردوبدل کردن هدیه‌های کوچک و نامه‌های عاشقانه. چند نفری دوره‌ام کردند، هیچ صورتی ندیدم، هیچ صدایی نشنیدم. آخرین چیزی که شنیدم صدای «آخ» خودم بود و آخرین چیزی که حس کردم، دردی بود که اول در سرم و بعد توی همهٔ بدنم چرخید (همان: ۲۰).

روسو معتقد است که قانون‌نویس به دور از زور و تعبد و فشار باید شهروندان را به الزام از قانون توجه دهد. پدر و عموهای رودابه با تعبد زلیخا را به عقد مرد دیگری درآوردند و با زور یوسف را به حاشیه راندند. ماحصل این کار انتقام سختی بود که دختر ایل شیخ‌خانی، رودابه، پرداخت:

«قانون‌نویس نه زور به کار می‌تواند ببرد نه استدلال. بنابراین باید به وسیلهٔ دیگری که بتواند اعضا را بدون علف و تشدد در راه بیاورد و بدون اینکه آن‌ها را از روی منطق متقاعد سازد، یک قسم ایمان تعبدی در ایشان ایجاد کند» (روسو، ۱۳۴۱: ۸۵).

از نظر روسو، تربیت صحیح از آزادی می‌گذرد:

ما که نمی‌خواهیم به زور و جبر هرچیز را قبول کنیم و ما که در نظر نداریم به امیل چیزی را بیاموزیم که آن را خودش می‌تواند در تمام کشورها یاد بگیرد؛ پس در کدام مذهب او را باید تربیت کنیم؟ پاسخ آن بسیار ساده است ما نباید نه او را به این راه نه راه دیگر بکشانیم، ولی به او فرصت می‌دهیم که خودش آنچه را مطابق عقل خود بهتر می‌داند انتخاب نماید (همو، ۱۴۰۳).

لوکاج معتقد است: «انتقال قدرت و تأمین منافع یک طبقه غالباً فقط به میانجی‌گری زور و قهر تمام‌عیار ممکن است صورت گیرد» (لوکاج، ۱۳۷۹: ۱۶۳). این فضای خفقان‌آور زندگی همهٔ آدم‌ها را زیر سلطهٔ خود کشیده است. از همین رو، رودابه در سلطهٔ خفقان، کینه و زور و ارباب قربانی می‌شود. برجسته‌ترین نمونه برای هرج و مرج و آشفتگی‌های خانواده به عنوان

واحدی از جامعه، آن بخش‌هایی است که یوسف به رودابه تجاوز می‌کند. نویسنده در این قسمت زیر سایه هذیان‌های ذهنی و به‌شیوه جریان سیال ذهن، ماجرا را روایت می‌کند. صدای غیر کشیده شدن لاستیک‌ها را بر آسفالت شنید. چیزی نفهمید روی زمین افتاد، بلند شد. مهندس به کمکش آمد. رودابه چهره برافروخته او را به یاد آورد و دست‌هایی که در جامه‌اش مثل مار لغزیده بودند و دهانی که از آن نام زلیخا با عشق و نفرت بیرون می‌آمد. بعد از آن فقط دست مهندس را دیده بود که با گلدان بلور نیلوفر بر سرش کوبیده شده بود (سلیمانی، ۱۳۹۳: ۲۳).

روسو معتقد است به‌جای بند کردن و ممنوع کردن، ابتدا باید آموزش داد. تربیت صحیح از آزادی و انتخاب حاصل می‌شود. شهروند بالغ خود با میل به قوانین پایبند است، چون به آن عقلانیت رسیده است که می‌داند قوانین برای او ضامن سعادت است. لطفعلی‌خان به‌زحمت و نارضایتی رضا داده بود تا دخترش در شهر غربت درس بخواند و با بار اضطراب و نگرانی فزاینده، دختر را که از قضا محبت بسیاری به پدر دارد، روانه پایتخت می‌کند. به‌جای این قصه پرتکرار، می‌شد راه را به او نشان داد، محافظت از خود در شهر غریب را برایش روایت کرد و او را مجهز و با اسلحه به جنگ زندگی فرستاد.

رودابه پنهانی با احسان قرار می‌گذارد و خواهر رودابه به فرمان پدرش با مردی که در حد سیکل سواد دارد، ازدواج می‌کند. همه می‌دانستند پسر برزو خان دل‌بسته رودابه است، اما کدام دل‌بستگی در خانواده شیخ‌خانی به سرانجام رسیده که این یکی برسد؟! مگر اینکه بزرگ‌ترها به این دل‌بستگی مهر تأیید می‌زدند (سلیمانی، ۱۳۹۳: ۱۰۱).

نبود آزادی در این جامعه استیلا دارد. حتی احسان پسردایی رودابه که قرار است با او ازدواج کند، از همین گفتمان غالب برای رسیدن به خواسته‌اش استفاده می‌کند: احسان در را باز کرد و به حیاط نگاه کرد. تنها تو نیستی که باید تصمیم‌گیری، خان و عمه هم هستن. احسان به طرف رودابه آمد. تو یه احمق تمام‌عیاری! اینو می‌دونستی؟ از همین حالا جای ضربه دست احسان روی گونه‌اش می‌سوخت (همان: ۶۲).

مواردی که در این رمان بیش از پیش خود را نشان می‌دهد، نبود آگاهی‌بخش به دختر جوان، نبود خانواده به‌عنوان مأمن و پناه، توجه نکردن به خواست و استیلای زور و فشار و

ارباب موجب شد تا دختر این خانواده در بستر خانواده به رشد و شکوفایی نرسد و خانواده زمینهٔ سرخوردگی و شکست قهرمان را به وجود آوردند.

جدول ۱: مفاهیم تربیتی در رمان به هادس خوش آمدید

در بستر خانواده و ایل
اعضای انسانی خانواده و فامیل هستند.
قهرمان در این بافت شکست خورده است.
خانواده، پرآسیب و ناایمن است.
آزادی به استبداد نشسته است.
تنبیه و عقوبت نشان دیکتاتوری مردان تأثیرگذار داستان (لطفعلی خان، یوسف و احسان) است.
قوانین سنتی و غیرروزآمد است.
قانون گذار، پدر سنتی خانواده است که خان ایل و بزرگ قبیله است.
نبود خوشبختی (خودکشی، بیماری، قهر و کینه و انتقام، تجاوز و نبود عدالت، فقر و...) در این رمان دیده می شود.
اقتصاد به صورت فئودالی و حکومتی است؛ از این رو با چرخش حکومت وضع آنان بدتر و بی پول تر می شوند.
انسان در این بافت خسران و ضرر دیده است.
نظام تعلیم و تربیت مبتنی بر زور و اجبار است و بر قانون و آزادی اخلاقی استوار نیست.

۳. نتیجه گیری

روسو زندگانی اخلاقی را تابع زندگانی اجتماعی می داند و به عقیده او قبل از قرارداد اجتماعی، قوانین اخلاقی وجود نداشت و فقط غرایز حیوانی، شهوات نفسانی و خودخواهی بر انسان حکم فرما بوده است، ولی بعد از عقد قرارداد اصول اخلاق، عدالت، تکلیف، حق و تعقل در جامعه پدیدار می شود. رمان به هادس خوش آمدید اثر بلقیس سلیمانی واقع گراست و انتقاد از اوضاع اجتماعی و گفتمان های طایفه ای و بافت سنتی موجود در جامعه در سراسر رمان جاری است. بلقیس سلیمانی منعکس کننده واقعیاتی است که میانجی واقعیت و اثر هنری است؛ زیرا او آنچه را وجود دارد، جذب می کند و آن را در قالب اثری هنری و ادبی، به مخاطب عرضه می کند که موجب تحرک عمودی شده است. او نگرش و جهان بینی

مخاطب را ارتقا می‌بخشد. هادس جایی است که شخصیت اصلی تباه می‌شود و پس از آن نیز نمی‌تواند بر آن فائق آید.

علت‌های بسیاری با توجه به نظریه روسو در دو سطح جامعه و خانواده بر این مترتب است: اول اینکه خانواده قهرمان با زور و قدرت، آزادی را از اعضای خانواده سلب کرده است و بر اطرافیان ظلم و تعدی وارد کرده؛ همان‌طور که روسو معتقد است، نبود آزادی یعنی ایجاد زور و فشار که نتیجه‌بخش نخواهد بود. تغییر قدرت این گفتمان زور و سلطه را به جانب دیگر می‌برد و حال، این قهرمان است که بلا می‌بیند و به‌نوعی جورکش اعمال پدرش شده است؛ پدری که او را خیلی دوست دارد و در پایان داستان از خانی به زیر آمده و گرفتار بیماری و رنج بی‌پولی است.

در سیر داستان نبود تربیت و تعلیم موجب شده تا قهرمان نتواند از آسیب‌های اجتماعی خود را محافظت کند. او در تقابل با جامعه خود قرار می‌گیرد و سرانجام این تقابل، جدایی از جامعه، همسو شدن با جریان تباهی، فراموش شدن ازسوی اجتماع و درنهایت حذف شخصیت از جامعه است؛ که این حذف با مرگ اختیاری قهرمان نمایش داده می‌شود. شخصیت‌های اصلی این رمان با توجه به عقاید و باورهای جامعه سنتی شکل می‌گیرند و پس از شناخت نیازهای روحی خود درمی‌یابند که جامعه پاسخ‌گوی نیاز آنان نیست؛ در نتیجه برای برآورده کردن نیازهای خود به کلان‌شهرها مهاجرت می‌کنند. قرار گرفتن در شهرهای جدید، شروع شکل‌گیری شخصیت‌های دوگانه است. این دوگانگی به دلیل تقابل بین سنت و مدرنیته اتفاق می‌افتد؛ زیرا پایه‌های اندیشه‌های ذهنی شخصیت‌ها سنتی است و با قرار گرفتن در فضای جدید، خواهان زندگی مدرن هستند. در گذر از سنت به تجدد، خواه‌ناخواه مجبور به از دست دادن عقاید و باورهایشان هستند. خواننده شاهد یک جامعه سنتی و فضایی مردسالار است. این موضوع عملکرد موفق نویسنده را در ایجاد ساختارهای معنادار می‌رساند. ساختارهای ادبی در ارتباط مستقیم با ساختارهای اجتماعی است، حوادث و حتی اجزای رمان‌ها با واقعیت‌های اجتماعی مطابقت دارد. ازجمله ویژگی‌های یک جامعه سنتی می‌توان به ویژگی‌هایی چون پدرسالاری و توجه به سنت اشاره کرد. قربانی شدن قهرمان حاصل نبود آزادی اخلاقی و در نتیجه نبود تربیتی است که روسو آن را ضامن سلامت فرد و

بقای جامعه می‌داند. در فلسفهٔ روسو «انسان بودن» و «آدم شدن» از مهم‌ترین اهداف غایی است؛ اینکه انسان باید به مقام والای انسانیت نائل گردد و به وظایف انسانی در شرایط و حوادث گوناگون عمل کند. و این مسئله برمی‌گردد به تربیت صحیح که انسان‌ها خود انسان بودن را که در سایهٔ قانون‌مداری حاصل می‌شود، انتخاب کنند.

از مضامین تکرارشوندهٔ رمان، نابرابری و شکاف اقتصادی تحت‌تأثیر توزیع ناعادلانهٔ ثروت است که باعث به وجود آمدن دو طبقهٔ حاکم و زیردست در جامعه می‌شود. اختلافات طبقاتی (نابرابری/ شکاف) در این رمان هرچند تابعی از اختلافات سطح درآمد‌هاست، دربرگیرندهٔ مسائل اجتماعی و فرهنگی است که خود بازتابی است از اختلاف در ارزش‌ها، هنجارها و حتی الگوی فکری رایج در میان مردم این جامعه که مقوله‌هایی چون گذر از سنت به مدرنیته، پس زدن جامعهٔ بسته و رو آوردن به جامعهٔ شهری (جامعهٔ باز)، رواج انحرافات اخلاقی، نابرابری‌های جنسیتی، بحران‌های معیشتی و پیدایش خلأهای عاطفی که زمینه‌ساز به وجود آمدن مشکلات روحی و روانی در افراد جامعه است، در آن نمود می‌یابد. طبقات حاکم مطرح‌شده در رمان، یا مربوط به قبل از انقلاب است که خان بوده‌اند یا مربوط به بعد از انقلاب است که شغل‌های مدیریتی یافته‌اند. چه در قبل از انقلاب که جامعه مبتنی بر یک نظام ارباب-رعیتی اداره می‌شود و چه در بعد از انقلاب که حکومتی مردمی به وجود می‌آید و قهرمان قربانی شکاف میان آرمان و واقعیت است. و این نوع جهان‌نگری در سراسر رمان تکرار شده است و با استحالتهٔ شخصیت‌ها ارتباط مستقیم دارد: لطفعلی‌خان دیگر آن خان نیست و زور و قدرت از او گرفته شده است. یوسف آن شخصیت ضعیف نیست و در پایتخت برای خودش امکاناتی دارد که می‌تواند انتقام سال‌های جوانی خود را از لطفعلی خان بگیرد. رودابه دیگر آن دختر صادق گذشته نیست و رازی بزرگ در سینه دارد که همان او را از حیات و زندگی سلب می‌کند.

منابع

۱. آقائی، کلثوم، کریمی‌نیا، محمدمهدی، و انصاری‌مقدم، مجتبی. (۱۴۰۰). نقد نظریهٔ تربیتی ژان ژاک روسو از منظر تعلیم و تربیت اسلامی. پژوهش‌های معاصر در علوم و تحقیقات، ۳ (۲۹)، ۸۰-۹۱.

۲. ابراهیمی، معصومه، رزاق پور، مرتضی، و صادقی شهپر، رضا. (۱۴۰۰). تحلیل عاطفی داستان مارون اثر بلقیس سلیمانی. پژوهشنامه ادبیات داستانی، ۱۰ (۱)، ۱۳-۱.
۳. اعرافی، علیرضا. (۱۳۹۵). روش های تربیت. تحقیق و نگارش گروهی از محققان. چ ۱. قم: مؤسسه اشراق و عرفان.
۴. ام کرآور، ساموئل، و اوزمن، هواردای. (۱۳۸۵). فلسفه تعلیم و تربیت و چالش پست مدرنیسم. ترجمه سعید بهشتی. مجله روان شناسی تربیتی، شماره ۴، ۱۹-۶۲.
۵. روسو، ژان ژاک. (۱۳۴۱). قرارداد اجتماعی. ترجمه غلامحسین زیرک زاده. چ ۴. تهران: شرکت سهامی چهر.
۶. روسو، ژان ژاک. (۱۳۷۱). امیل یا آموزش و پرورش. ترجمه منوچهر کیا. تهران: گنجینه.
۷. روسو، ژان ژاک. (۱۴۰۳). امیل. ترجمه غلامحسین زیرک زاده. چ ۱۲. تهران: ناهید.
۸. سلیمانی، بلقیس. (۱۳۹۳). به هادس خوش آمدید. چ ۳. تهران: چشمه.
۹. شکوهیده، معصومه. (۱۴۰۴). بررسی دیدگاه های ژان ژاک روسو در زمینه تعلیم و تربیت: تحلیلی تطبیقی با رویکردهای معاصر. روان شناسی و علوم تربیتی در هزاره سوم، ۹ (۵)، ۹۶-۱۰۸.
۱۰. کاپلستون، فردریک. (۱۳۸۰). تاریخ فلسفه. اسماعیل سعادت و منوچهر بزرگمهر. تهران: علمی و فرهنگی.
۱۱. لوکاج، جورج. (۱۳۷۹). تاریخ و آگاهی طبقاتی. ترجمه محمدجعفر پوینده. چ ۲. تهران: نشر تجربه.
۱۲. مجلسی، محمدباقر. (۱۳۸۶). بحار الانوار. چ ۵. تهران: انتشارات اسلامیه.
۱۳. نقیب زاده، میر عبدالحسین. (۱۳۷۷). گفتارهایی در فلسفه و فلسفه تربیت. تهران: طهوری.
۱۴. یلمه ها، احمد رضا. (۱۳۹۵). بررسی خاستگاه ادبیات تعلیمی منظوم و سیر تطور و تحول آن در ایران. پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، ۸ (۲۹)، ۶۱-۹۰.